

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در مقصد دوم که هشت مسئله است، در مسئله دوم فرمودند: «خيار الفسخ على الفور»<sup>۱</sup> - مشابه همین مطلب را هم در خيار عيب در حيوان هم دارند که خيار عيب «على الفور» است - مخالفی هم در مسئله نیست، این مسئله اجماعی است؛ تعبير فقهاء گاهی «عندنا»<sup>۲</sup> است، گاهی «بالإتفاق»<sup>۳</sup> است و گاهی «بالإجماع»<sup>۴</sup> است، و برای این هم وجوهی ذکر کردند. پس فوری بودن آن مورد اجماع و اتفاق است. مشابه این تعبیری که ایشان در باب عيب در عقد نکاح دارند، در عقد بيع هم دارند.

از طرفی روایات فراوانی به حسب ظاهر ممکن است توهم بشود که ظاهرش این است که این خيار «على التراخي» است، برای اینکه سه تا روایت حداقل مطرح است که می‌گویند تا آمیزش نشد حق رد دارد؛ پس این فوری نیست. اگر چنانچه جواز رد تا زمان آمیزش هست؛ پس بنابراین فوری نیست، او مخیر است و می‌تواند بعد از یک مدتی رد کند.

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. كفاية الأحكام، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳. كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۳۷۲.

۴. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۴۳.

پس «فهاهنا أمران»: یکی اینکه این آقایان ادعای اتفاق و اجماع می‌کنند، چه اینکه مخالفی هم در مسئله نیست، نقل خلاف هم نشده که خیار عیب فوری است؛ از آن طرف روایات معتبر، صحیحه هم هست دلالت می‌کند به اینکه تا آمیزش نشد او می‌تواند رد کند، آن وقت چگونه بین اینها جمع می‌شود؟

روایاتی که مطرح است - با سعی بعضی از آقایان که سعیشان مشکور باشد - سه تا روایت است. یک روایت که همین روایت اول باب اول است،<sup>۱</sup> یکی هم چهاردهم همین باب اول هست،<sup>۲</sup> یکی هم دوم روایت باب سوم است.<sup>۳</sup> ظاهر این روایات سه‌گانه این است که تا آمیزش نشد، جواز رد هست. این روایات هم صحیح و هم معتبر است، کسی اشکال سندی یا اشکال دلالتی نکرده است، آن وقت چگونه با اجماعی که ادعا شده - اجماع هم هست البته، نه اینکه صرف ادعای اجماع باشد - جمع می‌شود؟

درباره امر اول ما هیچ حرفی نداریم، برای اینکه واقعاً اتفاق است، کسی مخالف در مسئله نیست؛ حالا یا به این اجماع تمسک کردند نظیر صاحب ریاض<sup>۴</sup> یا به این اجماع تمسک نکردند به ادله لفظی تمسک کردند. راه ممکن است مختلف باشد، ولی مدعا و اتفاق یکی است.

پرسش: این ادعای اجماع را فرمودید مدرکی است.

پاسخ: استدلال به اینها نکردند، معلوم می‌شود که مدرک در کار نیست، برای اینکه خود صاحب ریاض - اگر ملاحظه فرموده باشید - می‌گوید به اینکه ما نمی‌توانیم دلیل فوریت خیار را تمسک به عام در مقدار زائدی که

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۵.

۴. ریاض المسائل (ط - الحدیثة)، ج ۱۱، ص ۴۶۲ و ۴۶۳.

مشکوک است بکنیم. می‌گوییم این ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾<sup>۱</sup> عام است، این عقد نکاحی که با عیب همراه بود زمان اولش یقیناً خارج شد، زمان بعد خارج شد یا نه؟ ما تمسک می‌کنیم به عموم ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾، پس این خیار می‌شود فوری؛ ایشان می‌گویند نه، ممکن است که ما حکم خاص را استصحاب بکنیم، نه به عموم عام تمسک بکنیم. پس دلیل ما بر فوریت خیار، تمسک به عام در نفی تخصیص زائد مشکوک نیست؛ بلکه دلیل اجماع است. اینها توجه به عام دارند، یک؛ به استصحاب دارند، دو؛ و به اجماع دارند، سه.

اما روایات مسئله که چگونه شد اصحاب «بالإتفاق» رأی دادند که خیار عیب فوری است؟ سه تا روایت است که اولی آن این است: - سند معتبر هست، اسناد این روایات را نمی‌خوانیم - از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) که فرمود: «الْمَرْأَةُ تُرَدُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ»؛ از چهار چیز: «مِنَ الْبَرَصِ وَ الْجُذَامِ وَ الْجُنُونِ وَ الْقَرْنِ وَ هُوَ الْعَقْلُ مَا لَمْ يَقَعْ عَلَيْهَا فَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا فَلَا». به این روایت نمی‌شود استدلال کرد برای اینکه خیار فوری نیست، به دلیل اینکه این قید وارد عقیب جمل متعدده، قدر متیقنش آن اخیری است و آن «عَقْل» است برای اینکه می‌خواهد آزمایش بشود. حالا درست است ممکن است از غیر راه آزمایش هم بفهمد که او گرفتار «قَرْناء» هست یا نه، ولی غالباً از این راه معلوم می‌شود. چون قید وارد عقیب جمل متعدده قدر متیقن آن اخیر است، به این روایت نمی‌شود تمسک کرد بر اینکه خیار عیب فوری نیست.

بعد از روایت اول، سیزده روایت است که غالب آنها این است که مقید نکردند به آمیزش که ظاهرش این است که فوری است.

۱. سوره مائده، آیه ۱.

اما روایت چهارده همین باب اول این است: «غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَوَجَدَهَا بَرَصًا أَوْ جَذْمًا» - اصلاً سخن از «عفلاء» نیست - «قَالَ إِنْ كَانَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَلَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُ فَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ وَإِنْ شَاءَ أُمْسِكَ وَلَا صَدَاقَ لَهَا وَإِذَا دَخَلَ بِهَا فَهِيَ امْرَأَتُهُ»؛ از این روایت معلوم می‌شود که در جریان «عَقْل» و «قَرْناء» و مانند آن اصلاً نیست تا ما بگوییم این به آمیزش متوقف است. این روایت دارد درباره «بَرَص» و «جُذام» که عیب مشترک است و مرد می‌تواند فسخ کند، این را مقید کرده به آمیزش و عدم آمیزش؛ پس معلوم می‌شود فوری نیست. این «جُذام» و «بَرَص» هم یک بیماری مشهود است، مشکوک نیست.

روایت دوم باب سه؛ یعنی وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۱۵، روایت دو باب سه؛ «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فِي الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ فَوَجَدَ» به این زن «عَقْل» را، یا «بَيَاض» را، یا «جُذام» را، فرمود: «يَرُدُّهَا مَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا». این اختصاصی به «عَقْل» ندارد، برای اینکه روشن شد برای او که این زن «بَرَص» دارد یا «جُذام» دارد. از سنخ واقع شدن یک قید عقیب جمل متعدده نیست، یک؛ و از سنخ عیب مستور نیست، دو؛ پس «أَيُّ عَيْبٍ كَانَ». روایت دو باب سه، وزان روایت چهارده باب یک است که هر عیبی که باشد این شخص مادامی که آمیزش نکرد می‌تواند رد کند، بعد از آمیزش نمی‌تواند رد کند. این روایت به صورت شفاف و روشن دلالت می‌کند بر اینکه فرصت هست. احدی از فقهاء به اینها تمسک نکردند برای چیست؟! هیچ کدام از فقهاء! برای اینکه اینها فقیه هستند، این روایت هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی به فوریت ندارد، این مربوط به رد است.

بیان آن این است که خیار فسخ چه در مسئله «بیع» و چه در مسئله «نکاح»، «بین الرد و الأرش» خیار است. یک وقت سخن در این است که چه وقت می‌تواند رد کند؟ یک وقت بحث در این است که چه وقت می‌تواند اِعمال خیار کند؟ بین آنها بین شرق و غرب فرق است! اینکه هیچ فقیهی به آن استدلال نکرده، برای اینکه این

هیچ ارتباطی به مسئله فوریت خیار ندارد. بحث در این نیست که تا چه وقت خیار دارد یا تا چه وقت خیار ندارد؛ بلکه بحث در این است که خیار دو ضلع دارد: یکی رد است و یکی غرامت‌گیری. خود آمیزش که تصرف است مسقط رد است، هر وقتی واقع بشود، چه در نکاح باشد و چه در عیب باشد. در خیار عیب هم با اینکه همه می‌گویند خیار عیب فوری است، می‌گویند: «یسقط الرد بالتصرف» آرش بگیرد؛ اینجا هم «یسقط الرد بالتصرف»، مهر بگیرد. اگر مهر را داد چون آمیزش کرد مهر برای زن می‌شود، غرامت را همین شخص از پدرش از برادرش از ولی‌اش استرداد می‌کند.

پس «فها هنا أمان»؛ یکی اینکه خیار چه وقت ساقط می‌شود؟ هیچ یعنی بویی از این مسئله در این روایات نیست! لذا هیچ فقهی به آن استدلال نکرده است. یک مسئله در این است که رد چه وقت ساقط می‌شود؟ رد «أحد ضلعي الخيار» است، رد با تصرف ساقط می‌شود؛ همین کالای معیب را اگر کسی یک مقدار تصرف کرد حق رد ندارد، آرش می‌گیرد. اینکه هیچ فقهی به اینها استدلال نکرده است، اگر این در صدد فوریت خیار بود به آن استدلال می‌کرد. هیچ ارتباطی بین این سه روایات و امثال این اگر پیدا بشود، با مسئله فوریت خیار نیست. محور اصلی این‌گونه از روایات و اگر روایاتی دیگر پیدا بشود این است که زمان رد چه وقت است؟ رد با تصرف ساقط می‌شود؛ چه قبل و چه بعد. گذشته از اینکه ادله خیار هیچ نظری به فوریت و تراخی ندارد نظیر دلیل امر، آن منتها انشاست این اخبار است. همان‌طوری که امر نظری به فوریت و تراخی ندارد، چه اینکه نظری به مرّة و تکرار ندارد، این هم نظری به فوری و تراخی ندارد، می‌گوید خیارآور است آن خیارآور است آن خیارآور است آن خیارآور است؛ فوریت و تراخی را باید از دلیل دیگر ثابت کرد.

«فتحصل» روایت اولی از آن جهت که آن مشکل را دارد، نمی‌شود به آن تمسک کرد. روایت چهاردهم باب اول و دوم باب سه، ظاهرش این است که این اختصاصی به مسئله «عقل» و مانند آن ندارد؛ اما هیچ ارتباطی بین این روایات و مسئله فوریت خیار نیست، تمام محور اصلی این روایات این است که رد چه وقت ساقط می‌شود، رد چه وقت ساقط نمی‌شود. در جریان خیار عیب هم همین‌طور است؛ شما الآن وقتی به خیار عیب هم مراجعه کنید، همین مرحوم محقق همین فتوا را که درباره عیب نکاح داد، مشابه همین تعبیر را در باب «بیع» هم دارد که خیار عیب در بیع فوری است، یک؛ «یسقط بالتصرف»، دو؛ هم «یسقط بالتصرف» را در مسئله «بیع» دارد، هم «یسقط الرد» را به دخول در مسئله «نکاح» دارد.

پس بنابراین حکم این است. صاحب ریاض و مانند صاحب ریاض به اجماع تمسک کردند؛ اما به نظر ما نیازی به اجماع نیست، خود ادله می‌گیرد.

اما اینکه مرحوم شیخ (رضوان الله تعالی علیه) در بحث «خیار عیب» آنجا در پاسخ به محقق ثانی یک تحقیقی دارند، آقایانی که در بحث خیار عیب حضور داشتند مستحضرید که کل این مباحث آنجا طرح شد که زمان، چه وقت مُفَرَّد است و چه وقت مُفَرَّد نیست؟ حال، چه وقت مُفَرَّد است و چه وقت مُفَرَّد نیست؟ شک در تخصیص زائد به منزله شک در تخصیص است، مدارش به چیست؟ آنجا یک تحقیق اصولی مرحوم شیخ دارند آن مورد قبول است، ولی این بحث بیرون از محل ابتلاست، محل ابتلای ما عقود دارجه است. مرحوم شیخ در نقد محقق ثانی می‌فرماید به اینکه اگر یک فردی از عام خارج شد، چه کوتاه مدت و چه دراز مدت، فرقی ندارد شک تخصیص زائد نیست، آنجا که زمان مُفَرَّد نباشد؛ ولی آنجا که زمان مُفَرَّد باشد، آنجا ده تا زمان به منزله ده فرد است. ما اگر یقین داریم این شخص در زمان اول خارج شد، شک کردیم در زمان دوم خارج شد یا نه؟ این شک در تخصیص

زائد است و شک در تخصیص زائد به منزله شک در اصل تخصیص است به «اصالة العموم» تمسک می‌کنیم. این یک حرف عالمانه اصولی خارج از حوزه فقه است. ما با ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ کار داریم، شما با «اکرم العلماء» دارید مثال می‌زنید. ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ ما «کل فرد، کل زمان، کل مکان»، این بنای عرف است و شارع هم که حرف جدیدی ندارد در این گونه از امور، فقط امضا کرده است. ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ یعنی وقتی فرشی به دیگری فروختی به هر کس فروختی فرق نمی‌کند، در هر زمانی موظفی ادا کنی، در هر زمین موظفی وفا کنی. خود این اطلاق احوالی زمان و زمین دوتا حرف دارد، اطلاق فردی یک حرفی دیگر که می‌شود سه فرد. سه تا دلیل شاخص می‌گوید هر فردی در هر زمانی در هر زمینی باید ادا کنی. فرشی را که فروختی حالا ده نفر آمدند یا صد نفر آمدند از شما فرش خریدند، تمام این عقدها را در تمام زمان‌ها در تمام زمین‌ها باید عمل بکنی. آنها با اطلاق احوالی و آزمانی استفاده می‌شود، آن عموم با عموم فردی استفاده می‌شود. حالا شما آمدی «اکرم العلماء» را مثال زدی اگر این طور باشد، اگر آن طور باشد، بله این حرف‌ها به درد «اصول» می‌خورد، نه به درد «فقه»! آنچه که الآن یک فقیه با آن روبروست با چه روبروست؟ با ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ روبروست. این ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ سه تا زبان دارد: می‌گوید پیمانی که بستی، جمیع پیمان‌ها، یک؛ در تمام زمان‌ها، دو؛ در تمام حالت‌ها، سه؛ باید پای آن بایستی.

«الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»<sup>۱</sup> با یک زبانی که دارد، قوی‌تر غنی‌تر علمی‌تر از ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ است؛ گرچه این روایت است و آن آیه. ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ یک امری است و انشاست؛ اما «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» قوی‌تر از ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ است، این جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است. جمله خبریه‌ای که به داعی انشا القا شده باشد، قوی‌تر و غنی‌تر از خود انشاست. یک وقتی می‌گویند «برو»، یک وقتی می‌گویند «رفتی»؛ اگر مولا

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱.

بخواهد بگوید سریعاً این کار را انجام بده، نمی‌گوید «برو»، می‌گوید «رفتی». آنجا که امام می‌فرماید «یُعید» یعنی یقیناً این کار را می‌کند؛ این «یُعید» ایی که امام گفته قوی‌تر از «أَعِدَّ» است. «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»، خیلی غنی‌تر و قوی‌تر از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» این است که به عقدتان وفا کنید؛ اما «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» دارد آدرس می‌دهد می‌گوید می‌خواهید مؤمن را پیدا کنی، پای امضایش ایستاده است، مؤمن جای دیگر نمی‌رود، پای حرفش ایستاده است. «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» این کجا و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» کجا! اصلاً مؤمن امضایش را رها نمی‌کند، حرفش را رها نمی‌کند، تعهدش را رها نمی‌کند، قولی که داد رها نمی‌کند. آدرس مؤمن این است که پای امضایش ایستاده است. چگونه امضا کرده؟ امضا کرده که من عین شما را فروختم این فرش را فروختم، هر زمانی خواستم پس می‌گیرم، هر مکانی خواستم پس می‌گیرم؛ یا سه تا تعهد دارد: فرش را فروختم امضا کردم، برای هر زمان امضا کردم، برای هر زمین امضا کردم «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ».

بنابراین هم تحلیل مرحوم شیخ در مکاسب جواب داده شد، هم یک فرضی وزان «اکرم العلماء» که گاهی ممکن است این چنین باشد، بلکه گاهی ممکن است این چنین باشد؛ مثلاً گفتند این روزه باطل است، چون روزه یک امر زمان مند است تا آخر روز همین طور است؛ یا این حج باطل است، حج چون امر زمان مند است تا آخر «ذی حجه» این یک ماه یا بیش از یک ماهی که احرام بسته است باطل است، بلکه؛ اما اگر یک چیزی زمان و زمین در عنصر آن نباشد و ما از اطلاق احوالی و اشخاصی آزمانی آن استفاده نکنیم، این سه تا امضا یکجاست و مؤمن هم پای این سه تا امضا ایستاده است «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ».

«فتحصل» که این ادله خیار هیچ کدام ناظر به فوریت و تراخی خیار نیست. در خیار عیب یک خصیصه‌ای است با خیار غبن و مانند آن فرق دارد، یک تعبدی در خیار عیب هست؛ البته این تعبد در بیع مشهورتر است. در



خيارات ديگر در بيع، اگر چنانچه «ما به التفاوت» را بدهند عرف مي پذيرد و شرع هم امضا مي کند؛ مثلاً کسی خيار غبن دارد، وقتي که ثابت شد اين شخص مغبون است به فروشنده مراجعه مي کند، اگر فروشنده گفت من «ما به التفاوت» را - حالا يا اشتباه کردم يا علل ديگري پيش آمد - حاضرم بدهم، او مي گيرد و معامله هم درست است، مشکلي نيست. اما در خيار عيب «ما به التفاوت» نيست، از سنخ غبن نيست؛ بلکه يک تعبد ويژه است و آن آرش است. آرش اين است که اين سالم را قيمت مي کنند و آن معيب را قيمت مي کنند، تفاوت اين يک دوم يا يک سوم يا يک چهارم است، اين کسر مشاع را مي گيرند، به مقدار اين کسر مشاع از ثمن کسر مي کنند. اين يک تعبد ويژه است که در عرف سابقه نداشت، الآن هم سابقه ندارد. عرف «ما به التفاوت» مي گيرد مي گويد صحيح و معيب تفاوتش اين قدر است ما مي دهيم، ولي شرع مي گويد بايد آرش بدهيد، آرش غير از «ما به التفاوت» است. «ما به التفاوت» مبيع غير از سنجش «ما به التفاوت» اينها و کسر اين از ثمن است. در اينجا هم احياناً يک تعبد خاصي ممکن است باشد.

بنا بر اين اينکه همه فقهاء بر اين هستند که خيار عيب فوري است و احدي شبهه نکرده است و اگر اين روايات فراوان که سنداً معتبر هست مي گويد تا آميزش نشد مي شود رد کرد، احدي به اين استدلال نکرده يا اشکال نکرده درباره فوريت، براي اينکه هيچ ارتباطي بين اين سه تا روايت با فوريت مسئله خيار نيست.

حالا روز چهارشنبه است در آستانه شهادت وجود مبارک امام سجاد (سلام الله عليه) هستيم يک بيان نوراني از صحيفه سجاديه آن حضرت تبرکاً بخوانيم. وجود مبارک حضرت در وداع ماه مبارک رمضان يک بيان نوراني دارد که براي همه ما کارگشاست و آن اين است که همه ما مي خواهيم خوب زندگي کنيم، آن زهد سلمان و اينها هم در ما نيست. ما مي خواهيم يک زندگي مرفه آبرومندانه داشته باشيم، اين را همه ما مي خواهيم، کسی هم تعارف نکند

که من سلمان عصرم! این نیست، همه ما می‌خواهیم یک زندگی خوبی داشته باشیم، اما راهش را بلد نیستیم، گاهی به این در می‌زنیم، گاهی به آن در می‌زنیم. ببینید وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) چگونه استدلال می‌کند! غرض این است که این حواس از ذهنتان دور کنید که کسی بخواهد بگوید که من سلمان عصر هستم! این نیست. ما می‌خواهیم یک زندگی آبرومندانه‌ای داشته باشیم نه اشرافی، آبرویی داشته باشیم در حد متوسط، اما بلد نیستیم چگونه زندگی کنیم، گاهی به این سمت و گاهی به آن سمت می‌رویم. در وداع ماه مبارک رمضان حضرت این بیان را دارند، «أنت الذی، أنت الذی، أنت الذی» را ذکر می‌کنند، می‌فرماید:

«أَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ، تُرِيدُ رِبْحَهُمْ فِي مُتَاجَرَتِهِمْ لَكَ، وَفَوْزَهُمْ بِالْوَفَادَةِ عَلَيْكَ، وَ الزِّيَادَةَ مِنْكَ، فَقُلْتَ - تَبَارَكَ اسْمُكَ وَ تَعَالَيْتَ - : ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا﴾. <sup>۱</sup> وَ قُلْتَ: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾. <sup>۲</sup> وَ قُلْتَ: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾. <sup>۳</sup> وَ مَا أُنْزِلَتْ مِنْ نَظَائِرِهِنَّ فِي الْقُرْآنِ مِنْ تَضَاعِيفِ الْحَسَنَاتِ وَ أَنْتَ الَّذِي دَلَّلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مِنْ غَيْبِكَ وَ تَرْغِيبِكَ الَّذِي فِيهِ حَظُّهُمْ عَلَى مَا لَوْ سَرَّتَهُ عَنْهُمْ»؛ عرض می‌کند خدایا! تو کاری بی‌سابقه کردی و بی‌سابقه هم می‌کنی و آن این است که ما در عالم یک مزایده داریم و یک مناقصه، مزایده را آن فروشنده دارد، مناقصه را آن خریدار؛ هر کس می‌خواهد یک کالایی را بفروشد یا یک زمینی را بفروشد یا یک متاعی را بفروشد، آگهی مزایده می‌زند که هر کس بیشتر می‌خرد من به او می‌فروشم. آگهی مزایده برای فروشنده برای بایع است برای مؤجر است؛ کسی بخواهد اجاره بدهد آگهی

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

۳. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

مزایده می‌زند، کسی بخواهد بفروشد آگهی مزایده می‌زند. آگهی مناقصه برای خریدار و مستأجر است؛ هر کس می‌خواهد بخرد آگهی مناقصه می‌زند که هر کسی کمتر می‌فروشد من می‌خرم، کسی می‌خواهد اجاره بکند آگهی مناقصه می‌زند.

کاری که تو می‌کنی این است که تو یک خریداری هستی که آگهی مزایده می‌زنی! ما در عالم نشنیدیم یک خریداری آگهی مزایده بزند بگوید من بیشتر از آن آقا می‌خرم، من بیشتر از همه می‌خرم! یک خریداری پیدا بشود که بگوید من بیشتر از همه می‌خرم، آن فروشنده رغبت می‌کند. این «أَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ»، «سوم» با «سین» این را در کتاب مکاسب ملاحظه فرمودید ورود در سوم آخی مکروه است؛ یعنی کسی که دارد معامله می‌کند آدم وارد نشود. «مساومه» یعنی همین گفتگو برای خرید و فروش. «سوم» با «سین» یعنی گفتگو برای خرید و فروش. «وَأَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ»؛ یعنی اعلام عمومی کردی به همه گفتی آقایان! می‌خواهید اجیر چه کسی بشوید؟ من به شما بیشتر می‌دهم، می‌خواهید وقت خود را به چه کسی بفروشی؟ من به شما بیشتر می‌دهم، می‌خواهی عمرت را به چه کسی بفروشی؟ من بیشتر می‌دهم، می‌خواهی برای چه کسی پژوهش کنی؟ من به شما بیشتر می‌دهم. تو آگهی مزایده زدی، گفتی هر جا می‌خواهی بروی من ده برابر می‌دهم، بیا راه من، این خداست!

آن وقت چندین آیه را حضرت به آن استدلال کرده است. گفتی آقایان! کجا می‌خواهید بروید؟ اگر راه حق است که راه من است و اگر راه این و آن است به بهانه حق، برای چه می‌خواهی بروی؟! من ده برابر می‌دهم بیا این طرف. «وَأَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ»؛ یعنی در خرید و فروش با اینکه خریدار هستی آگهی مزایده زدی. این کار، کار توسست. این را خیال نکنید آقایان! مانند رسائل و مکاسب است، این صحیفه سجادیه است عمیق‌تر،

علمی تر، جان کندن می خواهد! این کتاب با مرجع ضمیر کفایه و مانند آن فرق می کند. مبادا کسی خیال کند که صحیفه سجادیه هم مانند کفایه است که با هشت ده سال درس خواندن حل می شود، این نیست.

«وَأَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ»؛ تو آگهی مزایده زدی و به همه هم اعلام کردی گفتی آقایان! هر جا می خواهی بروی من ده برابر می دهم، من بیشتر می دهم. «وَأَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ تُرِيدُ رَبِّحَهُمْ»، می خواهی به آنها برسانی، نه اینکه خودت نفع ببری. این اختصاصی به حوزه و دانشگاه ندارد، به همه بازاری ها، به همه کشاورزها می گوید، می گوید چکار می خواهی بکنی؟ تقلب بکنی، احتکار بکنی، مانند موش زندگی بکنی! این قرآن یک عده را چگونه پرورانده! شما همه مستحضرید این مهاجرین بال بال زدند و آمدند مدینه. شما این مرغ ها را دیدید که بال بال می زنند به طمع یک تالابی می آیند با دست خالی می آیند با دست خالی بر می گردند، ولی شکمشان پُر می شود. فرمود آقایان! تمام این موش ها و تمام این کبک و کبوترها را من خلق کردم، بعد از اینکه صبح شد مانند کبک و کبوتر بال بال می زنند با دست خالی می روند و با شکم پُر برمی گردند. این موش ها هم می روند در لانه ذخیره می کنند، اینها هم بیش از اندازه نمی خورند.

در آیه شش سوره مبارکه «هود» - که بارها به عرضتان رسید - فرمود شما چکار دارید فلان مار یا فلان عقرب نیش می زند، این عائله من است، با «علی» تعبیر کرده است: ﴿إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾؛ 'من این قدر باید به آن خرس حرام گوشت بدهم که شش ماه زیر برف بخوابد، این به تو چه؟! من خلق کردم عائله من است. تمام مارها، تمام عقرب ها، تمام حرام گوشت ها، تمام نجس العین ها پیش من پرونده دارند. مهاجرین مانند بعد از حرکت وجود مبارک حضرت از مکه به مدینه بی سرپرست شدند. اگر یک مختصر آسایش هم داشتند حالا رد شد. می خواستند خانه شان

را بفروشد بیایند در مدینه خانه تهیه کنند، کسی نمی‌خرد. می‌خواستند یک تکه فرشی که دارند با فرش بیایند، کسی اجازه نمی‌داد. اینها بخواهند با دست خالی بیایند در مسجد مدینه روی صفه بنشینند، خیلی سخت است. عاملی که مهاجرین را راه‌اندازی کرده این است، فرمود: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾<sup>۱</sup> فرمود آقایان! موش‌هایی که اهل پس‌انداز و بانک و اینها هستند من روزی می‌دهم، کبک و کبوتری که بال می‌زنند و پس‌اندازی ندارند من روزی می‌دهم. مهاجرین گفتند پس چنین تعهدی هم هست! اینها بال بال زدند از مکه به مدینه آمدند، با دست خالی! عظمتشان الآن بیش از هزار و اندی سال است که مانده است. اینها را همین آیه راه انداخت.

ما الآن مشکلاتمان این موش‌های مملکت‌اند و این بانکی‌های بی‌عرضه‌اند، و گرنه همه چیز در مملکت هست، همه چیز هست. ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ﴾؛ این ﴿لَا تَحْمِلُ﴾ مانند کبک و کبوتر، آن «تحمّل» مثل موش و مورچه. فرمود این‌طور نیست که حالا موش‌ها زیاد بخورند! اینکه بال بال می‌زند پرونده‌اش پیش من است، آن هم همین‌طور است.

اینجا وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) فرمود تنها کسی که، تنها خریداری که آگهی مزایده می‌زند در عالم، تویی: «وَأَنْتَ الَّذِي» - این لسان، لسان حصر است - «زِدْتَ فِي السَّوْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ، تُرِيدُ رِبْحَهُمْ فِي مُتَاجَرَتِهِمْ لَكَ، وَفَوْزَهُمْ بِالْوَفَادَةِ عَلَيْكَ، وَالزِّيَادَةَ مِنْكَ»؛ داد زدی که من ده برابر می‌خرم! که ده برابر مرحله اولیه است، آن وقت به این آیات استدلال کرد فرمود گفتی: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ﴾، اینکه زیرنویس نشده که در قیامت! اینجا در هیچ کدام از این آیات نه مقید خارجی داریم و نه مقید داخلی، فرمود هر کس کار خیر بکند من ده برابر

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۰.

می‌دهم. گاهی به آدم فرزند صالح می‌دهد، گاهی به آدم آبرو می‌دهد، گاهی به انسان یک چیزهایی می‌دهد که بیش از همه اموال می‌ارزد. فرمود من این کارهام؛ یعنی در هیچ آیه‌ای زیرنویس شده که «فِي الْآخِرَةِ»؟! ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا﴾، این یک؛ و فرمودی: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ﴾. یک بخش آن را ایشان در این قسمت نقل نفرمودند، در همان سوره مبارکه «بقره» در ردیف همین ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، این آیه نورانی غیر از اینکه پاداش را ذکر می‌کند، فرمود آقایان! هر کس یک قلمی زده، قدمی زده، پژوهش کرده، دین مرا یاری کرده، این مانند یک درختی است که از جای خود حرکت کرده رفته کنار استخر یک ظرف آب گرفته آورده به پای خودش ریخته است. اولین اثری که عمل خیر دارد این است که پای و پایگاه خود شخص را تثبیت می‌کند، این غیر از مسئله بهشت است. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ﴾<sup>۱</sup> «کذا و کذا و کذا»، آنجا جزاست. فرمود اولاً آقایان! کار خودتان را بدانید و حواستان خوب جمع باشد، این آب را پای درخت دیگری نیانداختید، پای درخت خودتان انداختید. اگر این درخت حرکت کند یک قدر آب به پای ریشه خودش بریزد حق دارد کسی را ممنون کند؟! خودت مستقیم شدی، خودت عاقل‌تر شدی، خودت عالم‌تر شدی، خودت کامل‌تر شدی؛ این عمل خیر این نیست که به او برسد. ﴿تَثْبِيْتًا﴾ آن وقت می‌شود شجره طوبی. آن اجر اخروی و اجرهای دیگر هم سرجایش محفوظ است.

فرمود تو این کار را کردی که ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ﴾، این یک؛ «وَقُلْتُ: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾». این قرض الحسنه، قرض الحسنه بانکی نیست؛ نماز قرض

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۵.

الحسنه است، درس و بحث قرض الحسنه است؛ یعنی هر کاری که شما می‌کنید دارید به او می‌دهید، دارید به او قرض می‌دهید، قرض الحسنه را هم شامل می‌شود. در روایاتی که تفسیری بحث می‌کنید، می‌بینید که نماز قرض الحسنه است، روزه قرض الحسنه است، تحقیق قرض الحسنه است، تفقه قرض الحسنه است، قرض الحسنه هم قرض الحسنه است. فرمود با من دارید معامله می‌کنید، مگر ما من معامله نمی‌کنید؟! من هم پاداش آن را می‌دهم.

«وَقُلْتُ: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾<sup>۱</sup> وَ مَا أُنْزِلَتْ مِنْ نَظَائِرِهِنَّ فِي الْقُرْآنِ مِنْ تَضَاعِيفِ الْحَسَنَاتِ»؛ و شما منت گذاشتی همه این کارها را هم به آنها یاد دادی، اینها از خودشان چیزی ندارند. «وَأَنْتَ الَّذِي دَلَّلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مِنْ غَيْبِكَ وَ تَرْغِيبِكَ الَّذِي فِيهِ حَظُّهُمْ عَلَى مَا لَوْ سَتَرْتَهُ عَنْهُمْ» که «لَمْ تُدْرِكْهُ أَبْصَارُهُمْ»؛ هیچ چشمی ندید، «وَلَمْ تَعِهِ أَسْمَاعُهُمْ»؛ در قرآن ملاحظه فرمودید فرمود اذن واعیه می‌خواهیم؛ یعنی گوش شنوا، وعاء باشد ظرف باشد برای شنیدن حرف بزرگان: ﴿تَعِيَهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾<sup>۲</sup> - که در ذیل آن مصداق کاملش وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) ذکر شده است<sup>۳</sup> - فرمود ما اذن واعیه می‌خواهیم، گوش شنوا می‌خواهیم که وعاء باشد ظرف باشد، این حرف برود داخل آن بماند. فرمود این حرف را هیچ کس نشنید! شما کجا شنیدید که خریدار آگهی مزایده بزند؟! کجا دیدید که خریدار آگهی مزایده بزند؟! این حرف‌ها را نه کسی دید و نه کسی شنید. این بیان نورانی امام سجاد (صلوات الله و سلامه علیه) است.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۲. سوره حاقه، آیه ۱۲.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۲۳؛ «قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ وَ تَعِيَهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هِيَ أَذُنُكَ يَا عَلِيُّ».